ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم
سه‌شنبه ۳۰ شهریور ۱۴۰۰ • شماره ۱۳۵



مراقب گرگ‌ها باش!



حرف آخر را همین ابتدا بگویم! همنشینی کلیدواژه‌های جنگ، ارتفاعات کردستان، حزبی‌ها، انتقام، گرگ، تمایلات نفسانی، مردانگی و عزت، در قالب یک روایت غیرخطی مرموز، با سوران سرد کاری کرده که شما را به سمت خودش بکشاند؛ این از این!

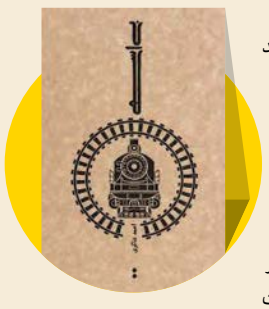
اما حرف اول؛ در ابتدای شروع رمان، گمان می‌برید که شخصیت اصلی، سهراب نصرتی است که در دهه ۸۰ برای کشف بعضی زوایای پنهان اتفاقات بیست سال پیش، راهی سوران در ارتفاعات غربی ارومیه شده است. روستایی که دو پایگاه سپاه و ارتش در آنجا مستقر بوده‌است. اما روایت غیرخطی‌ای که رمان را پیش می‌برد، شخصیت اصلی یعنی سینا یعقوبی (بسیجی به دلخواه خودش اعزام‌شده) را به شما معرفی می‌کند. شخصیتی که برگ برنده رمان است در ضدجنگ نبودن رمان؛ بلکه با قداستی که در درون و بیرون سینا وجود دارد، بدون شعارزدگی، تاکید بر مقدس بودن این دفاع می‌کند.

حرف دوم؛ پلات (طرح) سوران سرد، یک کلاف درهم‌تنیده قطور است که شما را با خودش تا انتها می‌کشاند که گره‌ها را دانه‌دانه و باحوصله باز کنید. وجود سیر مناسب اتفاقات نظیر موقعیت خطرناک پایگاه سوران، درگیری با حزبی‌ها، وجود جاسوس در بین رزمنده‌های پایگاه، سقوط یکی از دو پایگاه، کشته‌شدن مردم بی‌گناه، ارتباط دو سرباز با یکی از زنان روستا و خرده‌داستان‌هایی دیگر، داستان را پخته کرده‌است. تنوع شخصیت‌ها، رفت‌وبرگشت‌های گاه‌نامنظم بین حال و گذشته، فصل‌بندی‌های متعدد و توصیفات فراوان، این نکته را گوشزد می‌کند که سوران سرد ممکن است برای خواننده کم‌حوصله، خسته‌کننده و ملال‌آور باشد. درواقع قرار نیست با رمانی کم‌مایه روبه‌رو شوید که با رج‌زدنش، کامل دست‌گیرتان شود و برای صفحه‌به‌صفحه‌اش دقت و حواس جمع‌تان را می‌طلبد.

حرف سوم؛ شاید بتوان گفت که عامل حیاتی زنده‌بودن سوران سرد، زمینه و جهان داستانش است. نویسنده که خود دوران سربازی‌اش را در ارتفاعات غرب گذرانده، به‌خوبی توانسته است با قلم گیرا، جزئیات مربوط به جغرافیا و منطقه، ادوات و تجهیزات نظامی، نفوذ حزبی‌ها و درگیری با نیروهای خودی را به‌قاعده و درست به‌تصویر بکشد تا سخت باورمان شود که سوران سرد، اولین رمان جواد افهمی است.

حرف چهارم؛ سوران سرد، یک معمایی ـ جنایی دفاع‌مقدسی است. اگر به حداقل یکی از این دو ژانر علاقه‌مندید، پیشنهادش می‌کنم. حرف آخر؛ همان ابتدا گفتم!

اسم گمشده



رویه اغلب کتاب‌های دفاع مقدس مشخص است. رزمنده با بیان خاطرات دوران کودکی اش شروع می‌کند تا به زمانی می‌رسد که وقت رفتنش به جبهه فرا رسیده‌است بنابراین عازم نبرد شده و وصف دلاوری‌ها و ایثارها آغاز می‌شود.

اما «بی‌اسمی» شبیه هیچ‌کدام از این کتاب‌ها نیست. داستان با طرح معما شروع می‌شود با فردی که نامش هیچ‌وقت برای مخاطب آشکار نمی‌شود.

بی‌اسمی داستان دارد. شما را با خود همراه می‌کند، پر از تعلیق و کشش است، پر از معماهایی که نمی‌توانید بی‌خیال نفهمیدنش شوید. مردی که دستش سوخته و باندپیچی شده همراه گروهی از رزمندگان سوار قطار می‌شود تا به جبهه برود. خودش سوار قطار می‌شود اما کوله‌اش در ایستگاه جا می‌ماند. قطار حرکت می‌کند. مرد ناآرام است، مرد بی قرار است، مرد عصبانی است.

اطرافیان تلاش می‌کنند او را آرام کنند اما آرام نمی‌شود می‌گوید همه زندگی‌اش در کوله بوده و می‌گوید مساله مرگ و زندگی همه است همه آنهایی که مسافر این قطارند. با کمک اطرافیان کوله را پیدا می‌کنند، در عین ناباوری آن را به دست مرد می‌رسانند. همه جای آن را می‌گردد. همه وسایل را بیرون می‌ریزد، اما بلند می‌گوید: «نیست!»

این بزرگ‌ترین تعلیق داستان است. مرد چیزی را گم کرده که نمی‌تواند به دیگران بگوید چیست. از طرفی باید پیدایش کند. همه‌چیز گرد این تعلیق می‌چرخد. نکته جالب برای من تصویر واقعی از درد سوختگی مرد است. دردی که توسط نویسنده آن‌قدر خوب تصویر شده که با خواندن این کتاب دست‌تان درد می‌گیرد شاید باور نکنید اما واقعا درد را حس می‌کنید، درد سوختگی را. به قول نویسنده «گاهی وقتا فکر درد زودتر از خود درد آدم را از پا درمیاره.»

درد داشتن مشخصه اصلی مرد است که به زیبایی هرچه تمام‌تر توسط جناب شاکری بیان شده: «هیچ ارتباط قابل توضیحی میان دست سوخته‌اش با درد کشنده‌اش وجود نداشت. دستش را می‌توانستند ببینند. اما درد تنها مال او بود. نمی‌توانست نشان‌شان بدهد. حتی بلندترین فریادها قادر نبود شدت درد را بیان کند. اما با وجود آن‌که درد را با تمام جان درک می‌کرد نمی‌توانست بگوید این درد دستش است.»

این را هم بگویم که تمام ماجرا در قطار اتفاق می‌افتد و روایت‌ها مانند قطار حرکت رو به جلو دارند. داستان مانند قطاری مارپیچ، از دل کوه و پل‌ها می‌گذرد تا به آن جایی می‌رسد که گره معمای مرد گشوده می‌شود.

بدون تعارف

جنگ اتفاق افتضاحی است دفاع اما حرمت دارد!



محمدعلی یزدانیار
قفسه کتاب

هیچ اتفاقی برای بشر از جنگ بدتر نیست؛ جنگ یعنی بی‌خانمانی، درد، رنج، زخم، مرگ، نیستی و نابودی. هر موضوعی که تا این حد بر سرنوشت انسان تاثیر بگذارد لاجرم محتوایی است ناب برای ادبیات داستانی. در واقع اگر خوب به اطرافمان نگاه کنیم ادبیات جنگ بخش قابل توجهی از آثار منتشرشده در قرن بیستم را به خود اختصاص می‌دهد. دورانی که دو جنگ جهانی و چند جنگ منطقه‌ای و بین‌المللی را به خود دیده است. اصلا خیلی از همین نویسندگان یا وسط ماجرا بودند و بعدها مکتوبش کردند یا آن وسط که بوده‌اند قلم و کاغذی درآورده و زیر رگبار دشمن شروع کرده‌اند به نوشتن. وونه‌گات شاهد بمباران بی‌دلیل درسدن بود و بعدها آن را در «سلاخ‌خانه شماره ۵» به دنیا نشان داد. همینگوی خبرنگار جنگ بود و «وداع با اسلحه» و «این ناقوس مرگ کیست» را نوشت که دومی مدت‌ها به‌عنوان منبع تدریس جنگ پارتیزانی محسوب می‌شد. جروم دیوید سلینجر بزرگ بخشی از شاهکارش ناطوردشت را وسط هیر و ویر جبهه نرماندی خلق کرد. مالاپارته به‌عنوان یک افسر ایتالیایی خاطراتش از دوران جنگ جهانی دوم را در «قربانی» روی کاغذ آورد. گونترگراس در «طبل حلبی» تاثیر جنگ بر خانواده را در پوست و گوشت و خون ما تنید و اگر بخواهیم این لیست را ادامه بدهیم به چند شماره کامل ضمیمه قفسه‌کتاب نیازمندیم. رمان‌های جنگی را می‌توان به چند بخش کلی تقسیم کرد؛ رمان‌هایی در تقبیح جنگ، داستان‌هایی در مورد دفاع، رمان‌هایی با محوریت افراد حاشیه جنگ و رمان‌هایی مربوط به بازماندگان. هنوز که هنوز است پوچی جنگ را هیچ‌جا مثل «در غرب خبری نیست» احساس نمی‌کنید. در «ذرت سرخ» تا پای جان پای خاک و خانواده ایستادن را لمس می‌کنید، وقتی «خشم» فیلیپ راث را بخوانید، می‌فهمید حضور در جنگ گاهی تنبیه شهروندی بود که دوستش نداشته‌اند و در «عصیان» یوزف روت بی‌ارج و قرب شدن بازماندگان جنگ را پیش روی خواهید داشت. داستان‌های در مورد جنگ چنان مهم‌اند که کمتر غول ادبی قرن بیستمی را پیدا می‌کنید که در این مورد چیزی ننوشته باشد. البته باید توجه داشت بیشتر محتوای تولیدی ادبیات جهان در تقبیح جنگ‌افروزی و تجاوز است. در واقع آنها می‌گویند جنگ اتفاق افتضاحی است. حق هم دارند. چه کسی جنگ را دوست دارد؟ اینجاست که رمان‌های در مورد دفاع خودشان را نشان می‌دهند. جان اشتاین بک با «ماه پنهان است» وارد گود می‌شود. داستان اشغال شهری کوچک و چگونگی برخورد مردمش با متجاوزان و آماده شدن‌شان برای دفاع. اشتاین بک گویی فریاد می‌زند که «آقایان! من هم مثل شما کاملا معتقدم که جنگ اتفاق بسیار بدی است. این را که همه می‌دانیم. اما باید خدمت‌تان عرض کنم دفاع از خانواده، محله، شهر، وطن و خاک حرمت دارد!» و من عامدانه این اثر را برای آخر متنم کنار گذاشته‌ام چون عمیقا حس می‌کنم «ماه پنهان است» یک رمان ایرانی است؛ یک رمان در تحسین پایمردی!